احسان یارشاطر

آذری

نقل از دانشنامهٔ ایران و اسلام، جزء اول (طهران ۱۳۵۴)

(در عربی: الاذریّه)، زبان ایرانی آذربایجان پیش از رواج زبان ترکی. سخن گفتن به آذری در آذربایجان در طی نخستین قرنهای اسلامی و هم‌چنین ایرانی بودن آن در مآخذ مختلف تصریح شده است. قدیمترین مرجع در این مورد گفتهٔ ابن مقفع (متوفی ۷۵۹/۱۴۲) به نقل ابن ندیم است ([فهرست]، بکوشش فلوگل، ۱۳) که زبان آذربایجان را پهلوی (الفهلویّه)، منسوب به فهله، یعنی سرزمینی که شامل اصفهان و ری و همدان و ماه نهاوند و آذربایجان بوده است می‌شمارد. همین قول در عبارت حمزهٔ اصفهانی (به نقل یاقوت در [معجم‌البلدان]، لیدن، سوم، ۹۲۵، ذیل فهلو) و [مفاتیح العلوم] خوارزمی (لیدن، ۱۷ -۱۱۶) منعکس است. پس از ابن مقفع قدیمترین اشاره به زبان آذری را بدون ذکر نام آن در [فتوح البلدان] بلاذری که در ۸۶۹/۲۵۵ تألیف شده می‌یابیم (چاپ لیدن، ۳۲۸ ؛ [بیست مقاله] محمد قزوینی، ۱۴۵) که کلمهٔ «حان» بمعنی «حائر» یعنی منزل و کاروانسرا را از «کلام اهل آذربایجان» نقل می کند (قس. «خانی» در گویش شاهرود خلخال بمعنی چشمه). اما قدیمترین ذکر کلمهٔ آذری را پس از ابن‌مقفع در کتاب [البلدان] یعقوبی که در حدود ۸۹۱/۲۷۸ تألیف شده می‌توان یافت (چاپ لیدن، ۲۷۲) که مردم آذربایجان از ایرانیان آذری و جاودانیهٔ قدیم میشمارد و ظاهراً منظورش آذربایجانیهای مسلمان و آذربایجانیهای پیرو بابک خرم‌دین است. ازین گفته چنین بنظر می‌آید که آذری گذشته اززبان، بر مردم آذربایجان نیز اطلاق میشده است. سپس قول مسعودی، متوفی در ۹۵۶/۳۴۵ ([التنبیه و الاشراف] ، لیدن، ۷۸) در دست است که به وحدت زبانهای ایرانی و اختلاف گویشهای آن اشاره می کند

و بطور مثال از زبانهای پهلوی (فهلویه) و دری و آذری که ظاهراً مهمترین گویشهای ایرانی در نظر وی بوده است نام می‌برد. پس ازو باید از گفتهٔ ابن حوقل، متوفی در حدود ۹۸۱/۳۷۱ یاد کرد که میگوید: «زبان مردم آذربایجان و بیشتر مردم ارمنستان ایرانی (الفارسیه) است که آنها را بهم می‌پیوندد و عربی [نیز] میان آنان مستعمل است، و از آنها که به فارسی سخن می‌گویند کمتر کسی است که عربی را نفهمد و برخی از بازرگانان و زمین‌داران در آن فصیح‌اند» ([صورةالاض]، چاپ دوم، لیدن، ۳٤۸)، که هرچند در آن مبالغه‌ای دربارهٔ رواج عربی در آذربایجان و یا گسترش زبانهای ایرانی درارمنستان بنظر می‌آید، گواه روشنی بر ایرانی بودن زبان آذربایجان در قرن چهارم هجری است. مقدسی، متوفی در اواخر قرن چهارم/ دهم نیز ایرانی بودن (العجمیه) زبان آذربایجان را در همان قرن تصریح می‌کند، جز آنکه به گفتهٔ او زبان آذربایجان برخی دری است و برخی «منغلق» یعنی پیچیده که ظاهراً غرضش تمیز میان زبان عام رسمی (فارسی دری) و گویشهای محلی است ([احسن التقاسیم]، چاپ لیدن، ۲۵۹)، و باز میگوید که «زبان آنها [ـ مردم آذربایجان] زیبا نیست... وفارسی آنها مفهوم است و در حروف به فارسی خراسانی شبیه است» (همانجا، ۳۷۸) که باید منظورش در این مورد فارسی دری باشد که طبعاً در مراکز آذربایجان نیز مانند امروز رواج داشته است.

داستانی که سمعانی در [مجمع‌الانساب] (ذیل تَنوخی) دربارهٔ ابوزکریا خطیب تبریزی متوفی در ۱۱۰۹/۵۰۲ و استاد وی ابوالعلاء معرّی آورده به زبان بومی مردم آذربایجان در قرن پنجم دلالت می‌کند. بموجب این داستان خطیب تبریزی در معرّةالنعمان به یکی از هموطنان خود برمی‌خورد و باوی به زبانی که مفهوم ابوالعلاء نیست گفتگو می‌کند و چون ابوالعلاء از هویت زبان جویا می‌شود می‌گوید این زبان مردم آذربایجان است (در چاپ حیدرآباد، سوم، ۳۹ «الاذربیه» و در چاپ عکسی لیدن «الا در سحده» بدون نقطه ضبط شده است که ظاهراً باید آذریه یا آذربیجیه باشد. ([زبان‌آذری] کسروی، چاپ پنجم، ۳۱، ح ۱). قول یاقوت حموی که می‌گوید «مردم آذربایجان را زبانی است که آنرا آذری (الاذریه) می‌نامند و مفهوم کسی جز آنها نیست ([معجم البلدان]، لیدن، یکم، ۱۷۲) رواج آذری را مقارن حملهٔ مغول تأیید می‌کند و از بیان زکریا بن محمد قزوینی در [آثارالبلاد] (بیروت، ۳۳۹) که در ۱۲۷۵/٦۷٤ تألیف شده و می‌گوید که «هیچ شهری از دستبرد ترکان محفوظ نمانده است مگر تبریز» برمیآید که اقلاً تبریز تا زمان اباقا از تأثیر ترکی بر کنار بوده است. حمداللّه مستوفی در قرن هشتم زبان مراغه را «پهلوی مغیّر» می‌خواند ([نزهةالقلوب]، بکوشش دبیر سیاقی، ۱۰۰ ؛ در چاپ لسترنج «پهلوی معرب» درست بنظر نمیآید، ← ص ۱۰۷ که در آن

ضمناً زبان ولایت گشتاسفی در کنارهٔ غربی دریای خزر را پهلوی می‌خواند)، و غرض از پهلوی بطوری که از قول ابن مقفع نیز برمی‌آید زبان بومی نواحی شمال غربی و مغرب و مرکز ایران (سرزمین ماد) بطور کلی است، ولی برخلاف نظر مارکوارت («ایرانشهر»، ۱۲۳، ح ۵) نمی‌توان آنرا کاملاً منطبق بر زبان اشکانی شمرد.

از این شواهد آشکار است که مردم آذربایجان قبل از رواج ترکی بزبانی که از گویشهای مهم ایرانی بوده و بمناسبت نام آذربایجان آذری خوانده می‌شده سخن می‌گفته‌اند که با زبان ری و همدان و اصفهان از یک دست بوده است و تا قرن هفتم و هشتم و باحتمال قوی مدتی پس از آن نیز زبان غالب آذربایجان بوده است.

نفوذ ترکی در آذربایجان. ضعف تدریجی زبان آذری با نفوذ زبان ترکی در آذربایجان آغاز شد. نخستین گروه ترکان در زمان حکومت محمود غزنوی به آذربایجان راه یافتند (ابن اثیر، حوادث سال ۴۲۰). اما از زمان تسلط سلجوقیان بود که قبایل ترک با کثرت بیشتری به آذربایجان روی آوردند و در نقاط مختلف آن نشیمن گرفتند ([شهر یاران گمنام] احمد کسروی، سوم، ۴۳ ببعد؛ [آذری]، چاپ پنجم، ۲۵–۱۸). با ادامهٔ تسلط ترکان در دوران اتابکان عدهٔ آنان فزونی گرفت و در دوران مغول که بیشتر لشکریان آنها ترک نژاد بودند و آذربایجان را تختگاه خودقرار دادند نفوذ ترکان بیشتر شد و جنگها و آشوبهائی که در فاصلهٔ برافتادن مغولان و برخاستن صفویان در آذربایجان پیش آمد عدهٔ بیشتری از لشکریان ترک را به آذربایجان خواند و در آنجا متوطن گردانید. حکومت ترکمانان آق‌قویونلو و قره‌قویونلو در همین فاصله در آذربایجان زبان آذری را پیش از پیش تضعیف نمود، چنانکه خاندان صفوی نیز که در اصل – چنانکه ازشرح زندگی آنان آشکار است و از دو بیتی‌های شیخ صفی‌الدین، نیای بزرگ آنها، برمیآید – ایرانی زبان بودند، در همین دوره که مصادف با پیشرفت عنصر ترک در آذربایجان بود ترک زبان شدند. حکومت صفویان (۱۱۳۵–۹۰۵/۱۷۲۲–۱۴۹۹)، که کلاً با پشتیبانی قبایل ترک آذربایجان آغاز شد و نفوذ قزلباش پس از استقرار سلطنت آنان بر رواج ترکی افزود، آذری را اقلاً در مراکز عمدهٔ آذربایجان متروک ساخت، بطوریکه کم‌کم ترکی زبان رایج آذربایجان شناخته شد و حتی کلمهٔ آذری توسط برخی نویسندگان ترک و به تبع آنها از طرف بعضی از خاورشناسان به آن نوع ترکی که در آذربایجان رواج دارد اطلاق گردید («دایرةالمعارف اسلام»، طبع اول و دوم، ذیل *Adhari*).

محل آذری در میان زبانهای ایرانی. دراینکه آذری باستان چگونه زبانی بوده و چه خصوصیاتی داشته باید گفت که زبان سرزمین وسیعی چون آذربایجان بیشک صورت

واحدی نداشته، بلکه دارای لهجه‌های مختلف بوده است. قول مقدسی را [احسن التقاسیم]، ۳۷۵) که زبانهای رایج حدود اردبیل را هفتاد نوع میشمارد، با وجود مبالغهٔ فاحشش باید حاکی از همین تفاوت لهجه‌های محلی آذربایجان شمرد. اما از طرف دیگر، اینکه زبان همه آذربایجان را آذری خوانده‌اند – که چنانکه از فحوای کلام مسعودی که یاد شد برمیآید در ردیف «دری» و «فهلوی» اززبانهای عمدهٔ ایران بشمار میرفته – حاکی است که وجوه مشترک میان این لهجه‌ها چندان بوده که اطلاق اسم واحدی را بر همهٔ آنها موجه میساخته.

هم چنین تردید نیست که زبان آذری جز دنبالهٔ زبان مادی نمی‌توانسته باشد، چه آذربایجان وجبال مسکن قوم ماد بوده وهیچ دلیل تاریخی وجودندارد که پیش از غلبهٔ ترکی زبان دیگری جانشین زبان مادی در آذربایجان شده باشد. جز آنکه میتوان تصور کرد که زبان اشکانی و سپس فارسی بنوبت در مراکز عمدهٔ آذربایجان تا حدی رواج گرفته و برخی اثرها در آذری بجا گذاشته باشد. اما چون از زبان مادی باستان اثر مستقلی در دست نیست و از آن جز برخی اصطلاحات و اسامی و کلمات پراکنده – عمدتاً در کتیبه‌های هخامنشی – بجای نمانده است، تشخیص دقیق‌تر آذری و خصوصیات آن تنها از مطالعهٔ آثار آذری در دورهٔ اسلامی و هم‌چنین بقایای آذری در آذربایجان کنونی میسر است.

آثار آذری. آثار مکتوب آذری که در آثار دورهٔ اسلامی پراکنده است و فضل تقدم در جمع آوری از زبان تبریز در [نزهةالقلوب] حمدالله مستوفی (بکوشش دبیرسیاقی، ۹۸) و جمله‌ای بزبان تبریزی و دو جمله از شیخ صفی‌الدین اردبیلی و یک دوبیتی محتملاً از وی و یک دوبیتی ظاهراً به زبان اردبیل و یک دوبیتی به زبان خلخال، همه در [صفوةالصفا] ی ابن بزاز معاصر شیخ صدرالدین فرزند شیخ صفی‌الدین، قرن هشتم (چاپ بمبئی، ۱۳۲۹ ق، ۲۵، ۱۰۷، ۱۹۱، ۲۲۰) و یازده دوبیتی از شیخ صفی‌الدین وازینرو بزبان اردبیل در [سلسلة النسب صفویه] تألیف شیخ حسین ازاخلاف شیخ زاهد گیلانی مراد شیخ صفی‌الدین (چاپ برلین، ۳۳–۲۹) و ملمّعی از همام تبریزی (متوفی ۷۱٤/۱۳۱٤) بفارسی و زبانی محلی که قاعدتاً باید زبان تبریز باشد (محمد محیط طباطبائی، «در پیرامون زبان فارسی»، [از مجلهٔ آموزش و پرورش]، هشتم/ ۱۰ ؛ محمد حسین ادیب طوسی، [نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز]، هفتم/ ۳، ۱۳۳٤، ۶۲–۲٦۰ ؛ هرچند در یک قاعدهٔ مهم صوتی با جمله‌ای که ابن بزاز به زبان تبریزی نقل کرده تفاوت فاحش دارد، یعنی در غزل همام ضمیر دوم شخص مفرد متصل ـ ت است و در جملهٔ ابن بزاز – ر) ؛ و دو قصیده از گوینده‌ای ناشناس در نسخه‌ای

خطی محفوظ در کتابخانهٔ ایاصوفیه اسلامبول که در ۷۳۰ تحریر شده (ادیب طوسی [نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز] دهم/ ٤، ۱۳۳۷، ٤۱۷ – ۳٦۷) به گویشی که برحسب قواعد صوتی و برخی لغات که می‌توان خواند باید متعلق بنقاط شمالی آذربایجان ومحتملاً حدود تبریز و مرند باشد (هارده ـ خورده، آژور– آزاد، سغ ـ سنگ، زونر– داند، وون ـ خون، هوزدن ـ خواستن، هشک– خشک دور– داشته باش، گون– جان، جمان ـ مال من، بووژی ـ بگوئی، کرند– کنند، پویدور– پایدار، ودنهود– بدنهاد، بدشتی ـ آزردی، روره ـ رودک، ژرن ـ زدن، ـ ر بجای ـ ت: ضمیر متصل دوم شخص مفرد ← ذیل). ؛ و یک غزل و سیزده دوبیتی از مغربی تبریزی (ادیب طوسی، [نشریهٔ دانشکدهٔادبیات تبریز] هشتم/ ۲، ۱۳۳۵، ۲۷ – ۱۲۱) ؛ و محتملاً عباراتی از ماما عصمت از زنان عارف تبریز متوفی در قرن نهم که در نسخه‌ای خطی محفوظ در ترکیه در باب مزارات اولیای تبریز نقل شده (ماهیار نوابی، [نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز] هفتم/ ۱، ۱۳٤٤، ٤٤ – ٤۱). هم چنین بایداز سه قطعه شعر که حمدالله مستوفی در [نزهةالقلوب به زبانهای خمسه و قزوین و زنجان باید آنها را در کنار آثار آذری جا داد. اینها عبارتند از یک قطعه دوبیتی توسط ابوالمجید بایگانی بگویش اطراف قزوین و قطعه‌ای چهار بیتی از جولاههٔ ابهری، ظاهراً معاصر حمدالله مستوفی، بگویش ابهر وقطعه‌ای نه بیتی توسط اویانج یا اوتانج نامی بگویش زنجان و همه سخت مغشوش ومصحف (ادوارد براون، «مجلهٔ انجمن آسیائی همایونی»، ۱۹۰۰، ٤۱ – ۷۳۸). از اینها گذشته میتوان از دو دوبیتی ازکشفی و یک غزل و هفت دوبیتی از خلیفهٔ صادق از جُنگی درطالش و از جنگ دیگری در خلخال بدست آمده یاد کرد ([آذری]، کسروی، چاپ پنجم، ٦۱–٥۷) که تاریخ سرودن و هویت شاعران آنها روشن نیست، ولی از حیث زبان به دوبیتی‌های شیخ صفی نزدیک است. خاتمهٔ رسالهٔ روحی انارجانی (قرن یازدهم) با عنوان «مقدمه در بیان اصطلاحات و عبارت جماعت اناث و اعیان و اجلاف تبریز» («یک سند مهم در باب زبان آذری»، [مجلهٔ یادگار]، دوم/ ۳، ٥۰–٤۳ و «رسالهٔ روحی انارجانی»، با تصحیح و مقدمهٔ سعید نفیسی، [فرهنگ ایران زمین] دوم، ۳۲۹ تا ۳۷۲ ؛ ماهیار نوابی [نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز] نهم، ۱۳۳٦، ۳۲ – ۲۲۱ و ٤۲٦ – ۳۹٦) ارتباطی به زبان آذری ندارد، بلکه چنانکه هنینگ با نظر صائب خود دریافت («زبان باستان آذربایجان»، ۱۷٦، ح ٥ ؛ ← مراجع) بزبان عامیانهٔ فارسی است و حاکی از شیوع فارسی در تبریز (مقدم بر ترکی) در قرن یازدهم است.

گویشهای کنونی آذری. با وجود تضعیف روزافزون زبان ایرانی آذربایجان از زمان غلبهٔ مغول، گویشهای این زبان بکلی از میان نرفته، بلکه هنوز در نقاط مختلف

آذربایجان و نواحی اطراف آن بطور پراکنده و غالباً به نام تاتی * بآنها سخن می‌گویند. این گویشها از شمال به جنوب باجمال عبارت‌اند از: ۱) گویش کَرینگان * از دهات دیزمار خاوری در بخش وَرْزَقان شهرستان اهر؛ ۲) گویش کَلاسور * و خوینه رود * از دهات بخش کَلیبر شهرستان اهر؛ ۳) گویش گلین قَیَه * از دهات دهستان هَرْزَنْد * در بخش زنوز شهرستان مرند؛ ٤) گویش عنبران * در بخش نَمین شهرستان اردبیل؛ ٥) عمده دهات بخش شاهرود خلخال * (اَسْکستان، اَسْبو، درو، کُلور، شال، دیز، کَرین، لِرْد، کِهِل، طَهارُم، گِلوزان، گیلوان، گندم آباد) و هم چنین کَرنَق در دهستان خورش رستم و کَجَل در بخش کاغذکُنان همان شهرستان؛ ٦) گویش‌های تاتی طارم علیا (عمدتاًدر دهات نوکیان و سیاه‌رود و کَلاسَر و هزار رود و جمال‌آباد و باکلور و چَرزه و جیش‌آباد)؛ ۷) گویش‌های تاتی اطراف رامند در جنوب و جنوب غربی قزوین (گویش تاکستان و چال و اسفرورین وخیارج و خوزنین و دانِسْفان و ابراهیم آباد و سگزآباد) که به تاتی خلخال نزدیک‌اند؛ ۸) گویشهای طالش از اللّه بخش محله و شانْدِرْمَین در جنوب تا طالش شوروی در شمال که اصولاً به زبانهای تاتی آذربایجان بازبسته‌اند.

از اینها گذشته می‌توان گویش ماسوله * در بخش فومنات گیلان و زبان رودبار گیلان * (رحمت آباد و رستم آباد و جز آنها) و رودبار الموت * (دکین و موشقین و گرمارود و بلوکان) و الموت (معلّم کلایه و اِستَلْبَر و گازرخان و آوانک و غیره) و گویش خوئین * و سفید کَمَر * در دهستان ایجرود زنجان و برخی دهات دهستان کوهپایهٔ قزوین (رزه‌جرد و نوده و اسبه مرد و حصار و غیره) و گویش وَفْس از دهات میان همدان و اراک را که جهات مشترک بارزی با زبانهای تاتی آذربایجان دارند در نظر آورد. ولی زبان کردی که در مهاباد در جنوب غربی آذربایجان و هم چنین بطور پراکنده در بعضی نقاط دیگر آذربایجان رایج است و برخی گمان برده‌اند که دنبالهٔ زبان مادی است ازین دسته زبانها نیست و با آنها تفاوتهای آشکار دارد (← د.ن. مکنزی، «ریشه‌های زبان کردی» در «مباحثات انجمن فقه اللغه[1] »، [لندن]، ۱۹۶۱، ۸۳–۶۸).

فراوانی نسبی این زبانها و پراکندگی آنها در نقاط مختلف آذربایجان این احتمال را که این زبانها از نقطهٔ دیگری به این سامان سرایت کرده باشند منتفی واصالت آنها را در این منطقه مسلم میسازد. از طرف دیگر پیوستگی و شباهت آنها به یکدیگر و اشتراک آنها در یک رشته خصوصیات صوتی و دستوری، تعلق آنها را به گروه معینی از زبانهای شمال غربی ایران تأیید میکند. این گروه معین را میتوان زبان مادی خواند و

1- D.N. Mackenzie, The origins of Kurdish, in T.P.S.

آذری را در شمال و آنچه راماخذ اسلامی «فهلوی» خوانده‌اند درجنوب (که عموماً غرض از آن زبانهای محلی نواحی غربی و مرکزی ایران غیر از انواع کردی و لری است) دو شعبهٔ عمدهٔ آن محسوب داشت.

متأسفانه از زبان نواحی مرکزی آذربایجان جز دو جمله از زبان تبریز که یاد شد و برخی لغات و اصطلاحات که وارد زبان ترکی کنونی شده، کمتر اثری باقی مانده است. ولی این طبیعی است که زبانهائی که زیر فشار زبان دیگری قرار می‌گیرند در مراکز اقتصادی و سیاسی زودتر از میان میروند تا در نواحی کناره و دور از مرکز. آثار مکتوب و هم چنین شهادت برخی افراد سالمند نواحی تات نشین که نگارنده از آنها کسب اطلاع کرده است نشان میدهد که دهات ایرانی زبان آذربایجان تا حدود پنجاه شصت سال پیش خیلی بیشتر از امروز بوده و گویشهای اصیل محلی گسترش بیشتری داشته است (هم چنین ← [تاتی و هرزنی] عبدالعلی کارنگ، ۹ – ۲۸ ؛ همو، «خلخالی» در مجلهٔ [جهان اخلاق]، شمارهٔ ٤، ۱۳۳۵، ۸۳ ؛ [گویش گلین قیه] یحیی ذکاء، ٦).

زبان دوبیتی‌های شیخ صفی. مهمترین اثر کتبی زبان آذری را بیاد همان دوبیتی‌های شیخ صفی‌الدین شمرد. با آنکه اردبیل در کنار شرقی آذربایجان قرار دارد، نظر باعتبار خاص آن در دوران پیش از اسلام، و هم چنین در دوره‌های اسلامی، باید زبان آنرا از گویشهای معتبر آذری شمرد. چه اردبیل قبل از آنکه بدست اعراب بیفتد «مدینهٔ» آذربایجان و مرکز امور مالی و مقرّ مرزبان آن بود ([فتوح البلدان] بلاذری، ۳۲۵ ؛ [معجم البلدان] یاقوت، ۱۹۷) و در زمان خلافت حضرت امیر (ع) اشعث بن قیس آنرا باز مرکز آذربایجان قرار داد (بلاذری، ۳۲۹). ابن حوقل (۳۳٤) از آن بعنوان مرکز آذربایجان و بزرگترین شهر آن نام می‌بردو مقدسی (۳۷۵) نیز آنرا مرکزآذربایجان میخواند و اصطخری (لیدن، ۱۸۱). آنرا بزرگترین شهر آذربایجان و معسکر و دارالامارهٔ آن میشمارد. قدامة بن جعفر ([کتاب الخراج]، ۲٤٤) و ابن رسته ([الاعلاق النفیسه]، ۱۰٦) اردبیل را در رأس شهرهای آذربایجان آورده‌اند. از اینرو باید تصور کرد که مورخان و جغرافی نویسان اسلامی قرنهای چهارم و پنجم که از آذری یاد کرده‌اند، یا در درجهٔ اول زبان اردبیل را در نظر داشته‌اند و یا لااقل آنرا از انواع آذری در شمار آورده‌اند. مرکزیت و اعتبار اردبیل و هم‌چنین وجود آثار ادبی به زبان آن مؤید اعتبار آن در میان گویشهای آذری است.

از دوبیتی‌های شیخ صفی فقط به معدودی خصوصیات دستوری آنها میتوان پی برد، زیرا اولاً فقدان اِعراب و تصرف و تصحیف کاتبان، خواندن این اشعار و دریافت

تلفظ درست کلمات را دشوار و گاه ممتنع ساخته است، و ثانیاً تأثیر فارسی و معدود بودن دوبیتی‌ها مانع آنست که خصوصیات عمدهٔ زبان آشکار شود. با اینهمه میتوان برخی قواعد صوتی و صرفی و هم چنین بعضی لغات مخصوص آذری را ازین دوبیتی‌ها دریافت.

از قواعد خاص صوتی این زبان یکی تبدیل تاء اصلی میان دو حرکت به راء است، مثلاً ـ ر برای ضمیر دوم شخص مفرد متصل بجای ـ ت (دلَرْ– دلت) و شرم = رفتم (از– šut) و آمریم = آمدم (از– āmat) و ژیر = زندگی (از žit-، قس. jyd در پارتی مانوی) و در ده ژر = دردشد (از– žat، قس. drdjd در پارتی مانوی، ← هنینگ، مقالهٔ مذکور، ۱۷٦، ح ٤))، بری = بود (از– but). دوگویش بازمانده از آذری، یعنی گویش هرزندی (گلین قیه) و گویش کلاسور و خوینه رود، درین قاعده شریکند، مثلاً در هرزندی: zöra = پسر، از– zata ؛ vör = باد، Vāta ؛ kar = خانه، از– kata ؛ amārā = آمد، از– mata- ؛ ohro = فردا، از– fra- tāk* ؛ jörö-tan بیگانه، jörö از yutāk ؛ و در کلاسوری: zura = پسر، vur = باد، purez = پائیز، محتملاً از– patidaiza* (ولی هوبشمن، «تحقیقات در زبان فارسی»[2]، شمارهٔ ۲۸۳ دیده شود). umarim = آمدم، šerim = رفتم -dur = داد، از– dāta ، jeru = جدا). در کجلی و شاهرودی و هم چنین در اسالمی و ماسالی از گویشهای مرکزی و جنوبی طالش ایران، بخلاف گویشهای طالشی شمالی و گویش عنبران، این قاعده در ضمیر دوم شخص متصل، چه مفرد و چه جمع ملحوظ است، ولی سرایت آن در سایر موارد نادر است (مثلاً در کجلی kerom = کدام، از -katāma و šera = رفت در گویش درو). درجمله‌ای که ابن بزاز از زبان تبریز از یکی از معاصران شیخ صفی نقل کرده «حریفرژاته = حریفت رسید» نیز همین قاعدهٔ صوتی دیده میشود. هرچند ازین یک جمله نمیتوان میزان گسترش این قاعده را در زبان تبریز دریافت، ولی از اینکه در بعضی کلمات ایرانی که در ترکی آذربایجان بجا مانده است و هم چنین در برخی از اسامی جغرافیائی آذربایجان راء بجای تاء دیده میشود (مثلاً در ده جر = دردمند ؛ و اسپره خون که تلفظ محاوره‌ای سفیده‌خان از دهات بستان آباد آذربایجان است، ظاهراً بمعنی «سفید چشمه»، اسپره از -spaētaka) ،شاید بتوان احتمال داد که این قاعده در گویش‌های مرکزی‌تر آذری سرایت کافی داشته است. در جنوب آذربایجان چنانکه از گویشهای طارم و خوئین و رامند و رودبار الموت برمیآید این قاعده رواج نداشته. تبدیل

2- *H. Hubschmann, Persische Studien.*

تاء میان دو حرکت به راء در گویش تاتی یهودیان ایرانی زبان قفقاز در شبه جزیرهٔ ابشرون و شمال شرقی آذربایجان شوروی نیز منظماً صورت می‌گیرد. هرچند این زبان از مقولهٔ دیگری است، چه این زبان اصولاً از شعب زبان فارسی است و نه از گویشهای آذری.

قاعدهٔ صوتی دیگر بازماندن «ژ» اصلی در آغاز کلمات است، چنانکه در «ژیر» بمعنی زندگی و «– ژر» بمعنی زده دیده میشود. این قاعده را در گویش کلاسور و خوینه رود (žare = زدن، žam = زن (مقابل مرد)، žāte = رسیدن) و هم چنین در طالشی شمال و جنوبی (مثلا طالشی جنوبی: ža = زد، žen = زن، و طالشی شمالی: žie = زیستن، žen = زن، žae = زدن) و ارزینی (žen = زن) و کجلی (žan = زوجه، be-žanā = بزنید) نیز میتوان دید، و از «ژاته = رسید» در جملهٔ تبریزی فوق پیداست که درگویش تبریز نیز ساری بوده است، ولی در گویش کرینگان و هرزند بجای «ژ» «ی» دیده میشود (مثلاً کرینگانی yan زن، yan بزن، yāz- yāt رسیدن ؛ هرزندی yan = زن، yare = زدن).

قاعدهٔ دیگر صوتی اینست که درمواردی که «چ» قدیم ایرانی آوائی شده، بصورت «ج» باقی مانده نه مانند فارسی بصورت «ز» و یا «ژ» که در برخی لغات پارتی و برخی گویش‌های دیگر دیده میشود (← لنتز، «عناصر زبان ایرانی شمالی در زبان فردوسی»[3]، «مجلهٔ هند شناسی و ایران شناسی»، چهارم، ۱۹۲۶، ۲۵٤، و تدسکو، «لهجه شناسی زبانهای غربی ایران در متون تورفان»[4] در مجلهٔ «جهان خاور»، پانزدهم، جزء ۳–۱، ۱۹۲۱، ۹۳–۱۹۱). مثلاً «ریجی» – میریزد، از– rič و «نواجی» = نمیگوئی، از– vač. این قاعده هم‌چنین در گویش شاهرود و کجل خلخال و اسالمی طالش دیده میشود (مثلاً Verijam - ما می‌گریزیم، از– rič و vāje = میگوید، در شاهرودی ؛ mivrije = میگریزد، در کجلی ؛ birvij = بگریز، در اسالمی). برعکس در گویش کلاسور و خوینه‌رود و گویشهای طالشی و گویش کرینگان و هرزند «ژ» بجای «ج» بکار میرود (مثلاً ruž = روز، namuž = نماز، در کلاسوری ؛ ruža = روزه، nəmož نماز، در عنبرانی ؛ tož = تاختن و bad- vož = بدگو در طالشی شوروی ؛ و vuž = بگو، در کرینگانی ؛ ruž = خورشید در هرزندی).

3- *W.Lentz, Die nordiranischen Elemente in der reupersischen Literatursprache bei Firdosi.*

4- *Dialektologie der Westiranischen Turfantexte.*

نکتهٔ دیگر صوتی وجود حرکت ә یا ö است که هرچند از خط فارسی دوبیتی‌ها برنمی‌آید، از اینکه معادل «از» فارسی به دو صورت «چو» و «چه»، و معادل «مال تو» به دو صورت «اشتو» و «اچ ته» ضبط شده میتوان استنباط کرد که حرکتی میان e و o در زبان اردبیلی وجود داشته، چنانکه در گویشهای کرینگانی و هرزندی و طالشی و کجلی نیز چنین حرکتی بصورت واحد صوتی (فونم) دیده میشود (ولی نه در کلاسوری. در شاهرودی نیز این حرکت بعنوان واحد صوتی وجود دارد ولی در آخر کلمات نمیآید).

نکتهٔ دیگر صوتی، بکار بردن «هـ» بجای «خ» است که از کلمهٔ هرده — خورد برمیآید. آوردن «هـ» بجای «خ» و «خو» در کجلی (hāra = خر، heriār = خریدار، howliy = خواهر، hardan = خوردن) و گاه در شاهرودی (h) ardan = خوردن در شالی و ha = خواهر و hezə = میخواهد در گیلوانی، ولی xri = خریدن، xes- xel- = خفتن در شالی) و نیز در کرینگانی (hārdan = خوردن، harašī = خورشید) و هرزندی (horde = خوردن، hösn- hösī = خواستن، از -xăz hištan = خویشتن) و کلاسوری (hāmma = خواندم، horma = خوردم) و در غالب گویشهای طالشی -har-d = خوردن، در اسالمی ؛ hāna bim = میخوردم، در عنبرانی ؛ hova = خواهر، در طالشی شمالی ؛ قس. žena xāzi = خواستگاری، xā = خواهر، xəšk = خشک و غیره در ماسالی در جنوب طالش).

از خصوصیات صرفی که از دوبیتی‌ها مستفاد میشود وجود چهارگونه ضمیر شخصی است. ضمائری که برای اول شخص و دوم شخص مفرد آمده بقرار ذیل است:

	فاعلی	مفعولی	ملکی	متصل
(۱	از	من	—	ـم
(۲	—	ته	اشتو	ـر

در این قاعده تاتی خلخال وطالشی با زبان شیخ صفی شریک‌اند، مثلاً در گویش شال شاهرود چهار نوع ضمیر اول شخص و دوم شخص مفرد عبارت‌اند از:

-m	čeman	man	az	(۱
-r	ešte	te	te	(۲

و در کجلی:

-m	čəman	aman	az	(۱
-r	əštə	tə	tə	(۲

و در اسالمی طالش:

۱)	az	mən	čəmən	-m
۲)	tə	tə	əštə	-r

نظیر این ضمائر را در گویش چال از دهات رامند قزوین نیز میتوان دید (در سایر دهات رامند نوع دوم از استعمال افتاده) و در گویشهای طارم علیا، مثلاً گویش نوکیان وهزاررود، ضمائر مشابهی (در حقیقت پنج نوع) بکار میرود. ولی در کرینگانی و هرزندی ضمیر فاعلی از استعمال افتاده و مثل فارسی جای به ضمائر مفعولی (در اصل ضمائر اضافه) سپرده است.

از خصوصیات صرفی دیگر این زبان بکار بردن — ـش برای خاتمهٔ دوم شخص مفرد مضارع التزامی (مواجش ـ نگوئی) و ـ ـی برای خاتمهٔ دوم شخص مفرد مضارع اخباری (ریجی = میریزد، نواجی = نمیگوئی) است. بکار بردن — ـش برای خاتمهٔ دوم شخص مفرد در برخی گویشهای دیگر آذربایجان نیز دیده می‌شود، چنانکه در کرینگانی عملاً عمومی است ودر کلاسوری در مضارع اخباری (be- žar- eš میزنی) و در شاهرودی (گویش شال و کلور) تقریباً در همهٔ افعال جز مضارع اخباری و امر agebevrijāš اگر بگریزی، bešīš رفتی) و در اسالمی در همهٔ افعال غیر از امر و مضارع التزامی (biš بودی، bebāš باش) و در عنبرانی در ماضی استمراری و در طالشی شمالی بطور عموم بکار میرود. در هرزندی این خاتمه دیده نمی‌شود. از مقایسهٔ دو خاتمهٔ دوم شخص مفرد که ذکر شد برمیآید که درگویش اردبیل مانند شاهرودی و کجلی و کلاسوری و طالشی اسالم و ماسال و شاندرمین و بخلاف کرینگانی و هرزندی و گویشهای شمالی طالش دو دسته خواتیم برای افعال بکار میرفته است.

از خصوصیات دیگر صرفی بنای مضارع یا یک نوع از مضارع بر پایهٔ صفت مفعولی قدیم، که عموماً پایهٔ ماضی خوانده می‌شود، است (اگر چنانکه بنظر می‌رسد افعال دوبیتی چهارم شیخ صفی بخلاف آنچه در شرح بیت اول در [سلسلةالنسب] آمده، مضارع باشد): بکشتیم = می کشم، بهشتیم = می‌هلم، ندشتیم = نمی‌آزارم (دربارهٔ قرائت این کلمه ← هنینگ، مقالهٔ مذکور، ۱۷٦، ح ٤). این خصوصیت در گویش کرینگان و هرزند و کلاسور و گویشهای شمالی طالش و گویش اسالم (بخلاف گویشهای جنوبی طالش) نیز دیده می‌شود (مثلاً کرینگانی heteine = میخوابم، fesene = بخوابم، از -xafs؛ هرزندی bā-vāšt- ān = می‌برد، bo- hord- ān = میخورد؛ کلاسوری ba-dur- em = می‌خوابم، از -dāta؛ be- žar- eš = میزنی، از -žata؛ ba- še- m = میروم، از šuta؛ اسالمی ba- vindi- še = می‌بینی، im -ba- bramast = می‌گریم) ولی قاعده در گویش شاهرود و کجل و کرینگان و

تاتی‌های جنوبی دیده نمیشود.

ازخصوصیات دیگر صرفی قلب اضافه است که در گویشهای تاتی و طالشی عمومیت دارد (مثلاً «چوگان گوریم = گوی چوگانم»). اینکه آیا مضاف‌الیه بحرکتی از نوع e یا i ختم میشده کاملاًروشن نیست، زیرادر چند مورد کلمهٔ «اویان» بمعنی خداوند (از oran ترکی ونه جمع «او» چنانکه کسری گمان کرده است ← هنینگ، مقالهٔ مذکور، ۱۷٦، ح ۴) در حال اضافه بصورت «اویانی» آمده، مثلاً «اویانی بنده = بندهٔ خداوند» (دوبیتی یازدهم). اما چوگان در عبارت فوق و قدرت در «قدرت زنجیریم = زنجیر قدرتم» (دوبیتی سوم) و چند مضاف‌الیه دیگر ـی بکار نرفته. چون در تاتی کلاسور و خوینه‌رود و خلخال و طالشی اسالم که گویش‌های اطراف اردبیل‌اند i- (در کلاسوری و اسالمی) یا e- (در خلخالی) برای مضاف‌الیه و متمم فعل بکار میرود. میتوان احتمال داد که در اردبیلی نیز خاتمهٔ اسم در حالت فاعلی با خاتمهٔ اسم در حالت متمم یا مضاف‌الیه متفاوت بوده وشاید خاتمهٔ اسامی اخیر e- بسته‌تر از معمولی بوده که گاه به صورت ـی نوشته میشده و گاه در نوشتن ترک میشده است (قس. «اویان خاصان» = خاصان خدا).

از لغات خاص نواحی آذربایجان که در دوبیتی‌ها نیز دیده میشود یکی «اسره = اشک» و دیگر «اهرا = فردا» است. اسره، از -asru اوستائی، در شاهرودی بصورت asərk و در اسالمی و ماسالی و عنبرانی بصورت asərg و در هرزندی بصورت ösör و در کرینگانی بصورت ăster دیده میشود (قس. ars در فرهنگهای فارسی). در گویشها رامند قزوین ásra ، با تکیه روی هجای اول، کلمه‌ای مؤنث است. از اینکه اسره نیز مانند کلمات مؤنث در تاتی به a ختم میشود بعید نیست که در زبان اردبیل نیز مانند برخی گویش‌های خلخال یعنی کَرینی و کَرنَقی و دیزی و کجلی و هم‌چنین تاتی رامند، و بخلاف گویشها طالشی وکلاسوری و هرزندی جنس مشخص میشده، هرچند جز این قرینه‌ای در دوبیتی‌ها دیده نمیشود و از اینرو این احتمال ضعیف است.

در موارد اهرا، از *fra-tāk قس. a(h)rā در کجلی و ohra در هرزندی و ahrā در گویش خیارج رامند و -paš arā = پس فردا در شالی شاهرود و pašerā در شاندرمینی و ماسالی بهمین معنی و هم sarā = پس فردا، در تاکستانی (دربارهٔ اشتقاق h از fr ، قس. hörōt -heraš در هرزندی و havate در طالشی شمالی، هر دو بمعنی فروختن، از -fra-vak* و hamue = فرمودن در طالشی شمالی از fra- mā).

ازاین مقایسه‌ها هم ارتباط گویشهای آذری و هم اختلاف آنها تا حدی آشکار می‌شود. در مورد زبان دوبیتی‌های شیخ صفی باید گفت که گرچه عین هیچیک از

گویش‌های بازماندهٔ آذری نیست، شباهت آن بیشتر به تاتی کلاسور و خوینه‌رود در شمال غربی از یکطرف (تبدیل تاء به راء، حفظ «ژ» اصلی، بکار بردن –ش در دوم شخص مفرد بعضی افعال، بنای مضارع از پایهٔ ماضی) و گویش نواحی مرکزی طالش در مشرق (حفظ «ژ» اصلی، بکار بردن خاتمهٔ –ش، داشتن چهار نوع ضمیر شخصی، بنای مضارع از پایهٔ ماضی) وتاتی خلخال در جنوب (دستگاه ضمائر، تبدیل تاء به راء در بعضی موارد و حفظ «ژ» در کجلی) از طرف دیگر است. و این در حقیقت همان است که از موقعیت جغرافیائی اردبیل میتوان انتظار داشت.

گویشهای اطراف آستارا و طالش شوروی که میلر («زبان طالشی»، ۲۵٤ و بعد) (← مراجع) بعلت دسترس نداشتن بگویشهای طالشی جنوبی و گویشهای تاتی آذربایجان نزدیکترین گویشها به زبان آذری شمرده است، از زبان دوبیتی‌ها دورترند (به قرینهٔ حذف و اختصار مفرط صوتی در طالشی شمالی، تبدیل نشدن تاء به راء و بکار رفتن ə- و ən- برای ضمیر متصل دوم شخص مفرد و جمع). هم‌چنین زبان کرینگان و هرزند تفاوت‌های محسوسی با زبان اردبیل دارند. نکتهٔ دیگری که ازین مقایسه برمیآید ارتباط خاص گویشهای تاتی و طالشی است، چه گویشهای طالشی با آنکه از زبانهای ساحلی خزراند، اصولاً بزبانهای تاتی آذربایجان بازبسته و از آن گروه‌اند و تفاوت آنها در بعضی نقاط سرحدی میان دو ناحیه مثل ماسوله و گیلوان ناچیز میشود. ارتباط اقتصادی و رفت و آمدی که اکنون میان خلخال و اردبیل از یکسو و نواحی همسایهٔ آنها در طالش وجود دارد پیداست که ریشهٔ قدیمتر دارد و در بحث از زبان باستان آذربایجان باید طالشی را نیز بموازات گویشهای بازماندهٔ آذری در نظر آورد.

هم‌چنین پیداست که با وجود نزدیکی زبان پارتی و زبان آذری و تعلق آنها به شعبهٔ واحدی از زبانهای ایرانی، این دو زبان تفاوتهای محسوس دارند. ازین جمله میتوان فقدان پسوند -īft و جمع با -ēn و اضافه بوسیلهٔ če را در گویشهای آذری و بکار رفتن ān در پارتی بجای az بمعنی «من» و هم‌چنین بعضی تفاوتهای لغوی را مانند -āgad = آمد درپارتی و -āmat یا -āmar در آذری ذکر کرد.

با آنکه از زبان آذری در مرکز (تبریز) و شمال (هرزند و دیزمار و حسنو) و مشرق (اردبیل و طالش) جنوب آذربایجان (خلخال و طارم و زنجان و قزوین) منقولات کتبی یا گویش‌های رایج باقی است، از مغرب آذربایجان اثر صریحی در دست نیست و با آنکه میتوان احتمال داد که آذری درین نواحی و یا لااقل در مراکز آن نیز رایج بوده است، دور نیست که درین نواحی، یا اقلاً برخی از آن، زبانهائی مثل کردی و آسوری پیش از زبان ترکی یا فارسی زبان محلی شده باشند (← مکنزی، مقالهٔ مذکور).

در بازسازی زبان مادی * باستان که تاکنون بیشتر براساس آثار این زبان در کتیبه‌های هخامنشی صورت آذربایجان و طالش را نیز ملحوظ داشت (← احسان یار شاطر، «گویش شاهرود خلخال»، ٥٦ و «گویش کجل»، ۲۷۸ ← مراجع). توافق اصولی قواعد صوتی این گویشها با قواعد صوتی مادی باستان ادامهٔ زبان مادی را در گویشهای آذری تأیید مینماید.

مراجع: (جز آنچه در متن ذکر شده) [آذری یا زبان باستان آذربایجان] احمد کسروی، تهران، ۱۳۱۷ ؛ نقد کتاب [آذری یا زبان باستان آذربایگان] سید احمد کسروی تبریزی، ۱۳۰٤، بقلم محمد قزوینی، در [بیست مقاله]، بکوشش ابراهیم پورداود، بمبئی، ۱۹۳۵ م.، ٤٦-١٤١ ؛

B.V. Miller, Tulisskiy yazik, Moscow 1953, 254-263; W.B. Henning, *The Ancient anguage of Azerbaijan, in Transactions of Philological Society, 1955,* [1954]; 157- 177.

دربارهٔ خصوصیات زبان مادی (آذری باستان):

. Mellet et E. Benveniste, *Grammaire du Vieux Perse, Paris,* 1931, §8; R. G. Kent, *Old Persian- Grammar- Texts- Lexicon,* 2nd ed., New Haven, 953, 8f.; Ilya Gershevitch, *Dialect Variations in Early Persian, in Trans. Philol Soci.* [1964], 1965, 1-29; Manfter Mayrhofer, *Die Rekonstruktion des Medisches,* Ostrreichischen Akademie de Wissenschaften, phil.- hist. Kllsse, 1968, 1-22.

دربارهٔ گویشهای بازماندهٔ آذری: [تاتی و هرزنی- دو لهجه از زبان باستان آذربایجان] عبدالعلی کارنگ، تبریز، ۱۳۳۳ ؛ [کرینگانی] یحیی ذکاء، تهران، ۱۳۳۲ ؛ [گویش گلین‌قیه «هرزندی»] یحیی ذکاء، تهران، ۱۳۳٦ ؛ [فعل در زبان هرزنی] منوچهر مرتضوی، تبریز، ۱۳٤۲ ؛ «مراغیان الموت و رودبار و زبان آنها»، بقلم احسان یارشاطر، در «مجلهٔ ایران شناسی»، یکم، تهران، ۱۳٤٦ ؛

Ehsan Yar- Shater, *The Tati dialect of Shāhrud (Khalkhal), BSOAS,* xxxii, 1, 1959, 52-68; *The Tati dialect of Kajal, ibid,* xxiii, 2, 1960, 75-86' *A Grammar of Southern Tati Dialects* (Median Dialects Studies I), The Hagues Paris, 1969; *The Tati Dialects of Tārom, in W.B. Henning Memoral Volume,* London. 1970, 451-67.

آذری، به اصطلاح برخی نویسندگان، آن نوع از ترکی که در آذربایجان رایج است. ← ترکی.